

برای مادر

مادر! بخواب! خانه تو عرش کبریاست
پروین خاتقاه محبت! سفر خوشست
مادر! وصال یار مبارک بود ترا
مائیم دیده بر ره رخسار خوب تو
امشب ز شوق روی تو آنجا برویاست
درد فراق مادر من! درد بی دواست
زان دامن بهشت تو در خانه بقاست
محبوبه را هدیه ز تو لفظ مرحباست
میراث خوب مادر ما نعمت سخاست
در گوش جان صدای قشنگ تو خوش نداست
پاکی و صدق و مهر و وفاداری و صفاست
او را همیشه خواهش وصل تو از خداست
مادر! فراق روی تو باور نکرده ایم
مادر! ز مکتب تو به ما مشق زندگی
«فرزانه» را بهانه رخسار خوب توست

یا علیّ (ع)!^۱

امشب از ذکر تو در غوغاست جانم! یا علیّ (ع)!

پیش درگاه ولایت نغمه خوانم! یا علیّ (ع)!

دل ز دریای خلوصت در جان یابد دریغ!

در بر آورد بیانش ناتوانم! یا علیّ (ع)!

ره گشای عاشقان شو تا فراز قاف عشق

سوی معراج حقیقت، بر کشانم! یا علیّ (ع)!

من به جز امن کنار تو ندارم مأمنی

در پناه مکتب حق ده امانم! یا علیّ (ع)!

نام تو ای حیدر کرّار، تکرار من است

در شب بی‌های و هوی آشیانم، یا علیّ (ع)!

غربت غمبار دل را حاجت الطاف توست

وارهان از التماس این و آنم! یا علیّ (ع)!

اینک، اینک، غرقه در بحر کرامات توأم

گوئی تا بر سریر آسمانم! یا علیّ (ع)!

ای نگین بخش‌گدایان از کرم، من نیز هم

بر سر خوان عطاییت مهمانم! یا علیّ (ع)!

مایهٔ اخلاص را سرمایهٔ «فرزانه» کن

عزّ قولوا الحق... بفرما بر زبانم! یا علیّ (ع)!

مصّلاى راز

در مصّلاى تو من نذر زیارت کردم
خاک در گاه ترا کحل بصارت کردم
سر بازار دهای تو شدم کاسه به دست
یک جهان گوهر اسرار تجارت کردم
در شگفتم که چه سان قطره صفت، ذره مثال
در حریم سخنت اذن جسامت کردم
چون شدند جمع مریدان تو در خانه دل
شور آن قافله را عشق عبارت کردم
همه دم ذکر تو و کثرت آثار تو بود
من بدان همت پرکار اشارت کردم
خجلم در بر دریای کمال تو اگر
سخن از تجربه و فضل و مهارت کردم
بار گاه تو مرا خاتمه مقصود است
با تو اقرار در آن کنج عمارت کردم
تا بشد خانه فضل تو مرا کعبه دل
تربت پاک ترا کحل بصارت کردم

زکات علم

زکات علم نمودم، دو چشم بینا را
 دو دست و پا و رخ شاد و قد برنارا
 نه زر، نه سیم، نبوده است در خیال دلم
 نبوده است دل عاشقی، مثال دلم
 همیشه مکتب من، خانه امیدم بود
 همیشه خاستگه مرده و نویدم بود
 هماره از دلم، این راز بر ملا کردم
 به شوق علم در این وعده گه، صفا کردم
 ثواب گوچه گرفتم؟ هزار گنج امید
 که جان خسته ام از آن امید آرامید
 کنون که می روم، این جان ملول و غمگین است
 خدای را چه کنم؟! هجر یار سنگین است
 در این دیار که ماندم به قدر سی سالی
 چه شور و حال نمودم که جایان خالی!

قم عن مجلسك لمعلمك و ان كنت اميراً

علی (ع)

برای معلم

ای معلم!

در وعده گاه چشمه ساران صفای تو ای زمزم کرامت زای دانش و فرهنگ و ایمان، خالصانه،
برپا می ایستم تا ترا ای هستی فرزای برتری ها با زبان دل بستایم

من از سپاس چه آرم، دلا برای معلم!!

چه هدیه ایست به عالم بود سزای معلم؟!!

شعار مکتب عرفان چه بود! لفظ حقیقت

نوشته اند چنین لوحه، بر سرای معلم

شکوه شمس صداقت، بین به نور تقایش

ضیا و روشنی عالم از ضیای معلم

به گنج خانه هستی، نظر نما به تأمل

بین خزانه معنا، تو از سخای معلم

کجاست شمع وجودی که عاشقانه بسوزد!

کجاست آن که بسوزد چنین به جای معلم!

مگر نه باغ بهشت است گلشن دل و جانش!!

که چشمه های صفا آورد صفای معلم

بود اساس جهان، برقرار در همه عالم

ز عهد نیک و زیمان و از وفای معلم

هزار سرو بروید به باغ گلشن هستی

ز آیه آیه الفاظ جان فرزای معلم

گفت و شنود دو یار^۱

مِرا تو نور امیدِی به شهر تنهایی	مِرا به دل نبود جز رخت تمنّایی
رِواق منزل جان را تو شمس پیدایی	هِماره ذکر تو دارم به خانه غربت
تِوان دل نبود غیر شور شیدایی	دلی که یار ندارد بگو چه چاره کند
ضِمیمه و خاطر ما را مه دلآرایی	خِریده ام ز فراق تو سوز عالم را
از این معامله ما را نبوده پروایی	تِرا به دفتر جان نقش کرده ام ای دوست!
صِفا ی روی تو خواهم به ناز و رعنائی	مِباد جز به رخ تو نظاره ای دل را
رِواست این که بگویم فرشته سیمایی	عِیان شده است که یاری چو تو نمی دانم
از آن به باغ دلم شبم مهنّایی	یِگانه رمز امیدم تویی به گلشن عمر
فِراق چاره ندارد مگر شکیبایی	نِوای مرغ دلم نیست جز حدیث رخت